

جلوه‌های الزامات اخلاقی شهروندان در حقوق کیفری ایران

عباس زراعت^۱

میثم نعمت الهی^۲

چکیده

شهروندان به عنوان عضوی از اعضای جامعه دارای حقوقی می باشد که امروزه تحت عنوان حقوق شهروندی شناخته می شود، این در حالی است که شهروندان به واسطه حضور در جامعه و نقش فعال در ساخت و اداره جامعه با الزامات و تکالیفی مواجهه هستند بگونه ای که در تمامی عرصه های حقوق عمومی برای شهروندان تکالیفی شناخته شده است الزامات شهروندان همانند حقوق شهروندان علاوه بر حقوق و تکالیف قانونی حقوق و تکالیف اخلاقی نیز در دارد، آنچه محل بحث و بررسی می باشد این مساله است که شهروندان در قلمرو کیفری با توجه به ماهیت حاکمیتی حقوق کیفری دارای الزاماتی می باشند که در صورت عدم اقدام شهروندان بتوان از سازو کارها و مکانیسم های موجود در حقوق کیفری بهره جست، بدین منظور با روش توصیفی - تحلیلی و مذاقه در قوانین موجود به بررسی مساله تحقیق خواهیم پرداخت.

با بررسی مقررات کیفری میتوان به این مهم دست یافت که شهروندان در قلمرو کیفری همانند سایر بخش های حقوق عمومی دارای تکالیف و الزاماتی می باشند که قبل از هر چیز به عنوان یک الزام اخلاقی شناخته می شود، الزام به اعلام جرم و ادای شهادت از یک سو و تکلیف به حضور در محکمه و عضویت در هیات منصفه از جمله تکالیفی است که میتوان در کنار الزام علم به قوانین و مراقبت از سلامت شهروندان از آن ها یاد کرد.

واژگان کلیدی

شهروندی، حقوق کیفری، حق و تکلیف، شهروند مسئول، سیاست جنایی مشارکتی، الزامات اخلاقی.

Email: a.zeraat@yahoo.com

۱. استاد دانشگاه کاشان.

Email: sina.karimi9393@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه کاشان.

پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۵/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۴

طرح مسأله

شهروندی مفهوم جذابی است که عموم مردم در جامعه‌ی مدرن از آن بهره می‌برند و گروه‌های فکری نیز تلاش دارند از این مفهوم برای ارتباط با جامعه‌ی مدرن استفاده کنند. آنچه مسلم است شهروند به دلیل عضویت در یک واحد سیاسی به نام دولت، دارای حقوق و تکالیفی است که امروزه با عنوان حقوق شهروندی شناخته می‌شود؛ از این رومفهوم شهروندی، مفهومی وابسته به جامعه است و حقوق و تکالیف شهروندی در جامعه‌ای که شهروند در آن عضو است، معنادار و شایان بررسی است. معنای جامعه، وابسته به وجود افراد است؛ گرچه در نگرش برخی^۱ جامعه نیز وجود مستقلی است.

یکی از معیارهای شهروندی، نقش فعال شهروند در ساخت، رشد و توسعه‌ی شهر و مشارکت همه جانبه با هم‌شهریان است. به تعبیر دورکیم براساس روابط تنگاتنگ و پیچیده‌ای که جامعه‌ی اندام‌وار شهری، نسبت به وضع مکانیکی جامعه‌ی ابتدایی دارد و به تعبیر ابن‌سینا افراد معطله در آن جایی ندارند، شهروندان را افرادی تعریف می‌کنیم که دارای نیازهای متقابل بوده و براساس تقسیم‌کار برای یکدیگر حقوق و تکالیف متقابل فراهم آورند. (جاوید، ۱۳۹۰: ۷۱) از این منظر افرادی که در اجتماع هیچ‌گونه تلاشی نمی‌کنند و منفعل و غیرفعال اند، نه تنها سهمی از حقوق شهروندی ندارند، بلکه به تعبیر ابن‌سینا می‌توان این افراد را از مدینه تبعید کرد؛ چرا که می‌توان جامعه‌ای را بدون امکان بیان رسمی حقوق خود تصور کرد؛ اما تصور امکان وجود یک جامعه‌ی با ثبات انسانی بدون وجود حس تعهد میان اعضایش کاری است دشوار.

شهروندی مستلزم حضور فعال فرد در جامعه و اتخاذ تصمیم در امور عمومی جامعه است. شهروند مسئول^۲ به دلیل وجه مشارکت و دخالت در تعهدات اجتماعی از شهروندان منفعل^۳ متمایز می‌شود. در شهروندی فعال یا مسئولانه، شهروندی، صرفاً موضوع حقوق نبوده، بلکه تکالیفی نیز برای او در نظر گرفته می‌شود؛ برخلاف شهروندی منفعل که فرد فقط صاحب حقوق است. از این روش شهروندی منفعل صرفاً بر حقوق فردی تأکید دارد. این شهروند، شهروندی سطحی و غیرفعال است که کار کمی برای جامعه انجام می‌دهد و حال آنکه شهروند مسئول خود را در قبال جامعه و امور آن مسئول می‌داند.

شهروندان در قبال حقوق شهروندی خود تعهداتی دارند که رعایت آن از الزامات شهروندی است. شهروندان منفعل، فاقد شخصیت مدنی هستند. بنای مشارکت که در روند مدنیت جامعه

۱. در این خصوص رک، محمدحسین طباطبایی، ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۴، صص ۱۵۴ تا ۱۵۱ و همچنین عیسی جهانگیری، گذری بر اندیشه‌های اجتماعی علامه طباطبایی، مجله‌ی معرفت، ش ۸۰.

2. Active, citizen

3. Passive citizenship

مطرح است، مبتنی بر پایه‌ی حق و تکلیف است. مشارکت، نقشی اساسی و تعیین‌کننده در هویت‌یابی فرد و فرایند تبدیلی فرد به شهروند به عهده دارد. مشارکت شهروندان و مداخله و الزامات آنان چنان اهمیت دارد که در اسناد بالادستی چون قانون اساسی کشورها بارها به آن پرداخته شده است. این اصل در قانون اساسی ایران نیز در اصول مختلف از جمله اصول ۸ و ۳۲ مقرر شده است. دلیل این امر اهمیت مسئولیت شهروندان نسبت به یکدیگر و تأکید بر ترک بی‌اعتنایی و مسئولیت‌ناپذیری شهروندان است.

بحث مقدماتی

تکالیف شهروندی امروزه از حدیک الزام اخلاقی فراتر رفته و صبغه قانونی و قضایی به خود گرفته است، به گونه‌ای که در نظام‌های حقوقی به شکل تقنینی نمود پیدا کرده است؛ از این رو نظام حقوقی، سنگ بنای زندگی اجتماعی است و با تدوین نظام حقوقی، زندگی فرد و جامعه سامان می‌یابد و هر کس محدوده‌ی رفتارهای خود را می‌شناسد. بدون نظام حقوقی، حد و مرز افراد و گروه‌ها و جایگاه فرد در جامعه و کیفیت روابط افراد با یکدیگر معین نمی‌شود. نظام حقوقی سهم هر کس را از حقوق اجتماعی و میزان برخورداری او را از منافع و همچنین تکالیف او را در قبال دیگران معین می‌سازد؛ بنابراین نظام حقوقی علاوه بر تبیین حق‌ها، مسئولیت‌ها و تکالیف را نیز معین می‌کند. در یک نظام حقوقی منسجم، طرفین، علاوه بر داشتن حقوق، تکالیفی نیز دارند.

راه رسیدن به حقوق جزا انجام تکلیف اجتماعی نیست و هدف نهایی از حقوق و تکالیف دریافت معنای حق است و حق تنها از آن خدا بوده و آن‌گاه به شئون کلی بشری سرزیر گشته است، بدین گونه می‌نگریم که در آغاز و پایان تکلیف «حق» ایستاده است، چیزی که انسان را از مسیر تکلیف باز می‌گیرد و راهرو سرزمین شدن و گشتن و گردیدن می‌نماید. (جعفری، ۱۳۹۰: ۱۱)

همه‌ی ما از قواعد اجتماعی گوناگونی که مرتبط با جایگاه مادر جامعه و خانواده است تبعیت می‌کنیم. یاد می‌گیریم که به تعهدات و الزاماتی که فرد ملزم به تبعیت از آن است احترام بگذاریم، یکی از تکالیف عام شهروندان پرهیز از اضرار به دیگری است، این اضرار اعم از جان و مال است که در قوانین به کرات به آن تصریح شده و واجد ضمانت اجرای کیفری، مدنی و انتظامی است. از این قاعده در فقه اسلامی با عنوان «قاعده لاضرر» یاد می‌شود. در قانون اساسی نیز اصل ۴۰ به صراحت بیان می‌دارد: هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله‌ی اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد. در واقع پرهیز از زیان‌رساندن به دیگری اولین تکلیف و الزام برای شهروندی در کل نظام‌های حقوقی دنیا شناخته می‌شود و همین تکلیف، مبنای بسیاری از رفتارها و قوانین حاکم بر شهروندان در اجتماع است.

یکی دیگر از وظایف عام که شهروندان در قبال یکدیگر دارند و به دلیل منافع اجتماعی از آن

ناچارند، مفیدبودن به حال دیگران^۱ تا حد امکان است. (pufendorf, ۱۹۹۱: ۶۴) همین موضوع یکی از دلایل بروز روحیه‌ی مهربانی و عطف در بین شهروندان است. مفیدبودن به حال دیگران، تنها به این معنا نیست که شهروندان صدمه یا خسارتی به دیگران وارد نکنند؛ بلکه باید تا حد امکان در سرنوشت آنها سهیم شوند. خواه برای افراد منفعتی در پی داشته باشند و خواه نداشته باشد. بدین ترتیب بالاترین درجه‌ی انسانیت^۲ کمک کردن و بخشش به افراد بدون هرگونه چشم‌داشتی است (pufendorf, ۱۹۹۱: ۶۵).

مفیدبودن به حال دیگران مفهومی متعالی‌تر از قاعده‌ی لاضرر دارد؛ چراکه قاعده‌ی لاضرر فقط بر جنبه‌ی سلبی تکالیف شهروندی اشاره دارد و حال آنکه مفیدبودن علاوه بر جنبه‌ی سلبی بر جنبه‌ی ایجابی نیز دلالت دارد؛ به این معنا که شهروندان باید خود را در سرنوشت دیگران سهیم دانسته و در امور آنان مشارکت داشته باشند.

این درحالی است که تکلیف پذیرش وظایف،^۳ یکی از تکالیف شهروندان شناخته می‌شود؛ به این معنا که شهروندان همان‌گونه که حق دارند شخصی را به‌عنوان نماینده برای انجام وظیفه در یکی از مناصب انتخاب کنند، مکلف‌اند یکی از وظایف اجتماعی را آموخته، مسئولیت آن را بپذیرند، به عبارت دیگر وظیفه‌ی شهروندان است که در ایجاد جامعه و استحکام آن مشارکت داشته باشند. (الفتلاوی، ۲۰۱۰: ۱۲۰) به هر حال آنچه مسلم است وجود تکالیف عام برای همه شهروندان همانند عدم اضرار به دیگران است؛ ولی آنچه در این پژوهش مدنظر است، تکالیف خاص شهروندی در قلمرو کیفری است، تکالیفی ناظر به سیاست جنایی و قلمرو کیفری مواردی است که در صورت نبود اقدام شهروندان می‌توان از مکانیسم‌های حقوق کیفری استفاده کرد. یکی از متداول‌ترین شیوه‌های تأمین امنیت و نظم، استفاده از ابزارهای قهرآمیز است؛ ولی به تجربه ثابت شده است که به‌رغم دستیابی سریع امنیت و نظم از این طریق، پایداری و دوام آن کم و ناچیز است؛ چراکه با گسترش شهرنشینی و ازدیاد روزافزون جمعیت این رویکرد جوابگو نخواهد بود؛ از این رو پایدار کردن نظم و امنیت تنها از رهگذر نهادینه کردن آن در جامعه و مشارکت همه‌ی شهروندان امکان‌پذیر است.

در این نگرش با در نظر گرفتن مفهوم شهروندی، نقش دولت و حکومت، دیگر تبلور قدرت صرف حاکمیت یا اصرار آنها بر استفاده‌ی قهرآمیز و انعطاف‌ناپذیر از نهادها و حکومت نیست؛ بلکه فراهم آوردن امکان مشارکت شهروندان در سطوح مختلف جامعه است. از این منظر شهروندان دیگر فرمانبردار محض نبوده، بلکه آگاهانه و مسئولانه برای امور اجتماعی خود اهتمام

1. Useful to other

2. HIGHER DEGREE OF HUMANITY

۳. این حق در کشورهای عربی با عنوان حق التوظف یا تولی الوظائف العامه شناخته می‌شود.

دارند و ضمن رعایت حقوق افراد و آزادی‌های فردی برای ایجاد نظم و امنیت در جامعه تلاش می‌کنند.

مشارکت شهروندان نه تنها در ایجاد نظم و امنیت در جامعه کارکرد دارد، بلکه یکی از محورهای توسعه و حکومت مطلوب شناخته می‌شود. مشارکت شهروندان و مسئولیت‌های اجتماعی آنان در امور جامعه گاه داوطلبانه و اختیاری بوده و گاه الزامی است. آنچه مسلم است این است که شهروندان در امور اجتماعی سهیمند. مشارکت شهروندان در امور اجتماعی در عرصه‌ی سیاست جنایی با عنوان سیاست جنایی مشارکتی شناخته می‌شود.

سیاست جنایی مشارکتی به عنوان یکی از ابعاد سیاست جنایی فراتر از ظرفیت رسمی و دولتی بوده و با استفاده از ظرفیت جامعه‌ی مدنی و به طور خاص ظرفیت‌های موجود شهروندی به عنوان راهکاری در عرصه‌ی عدالت کیفری کارایی دارد؛ این در حالی است که به منظور رفع نقیصه‌های موجود در نظام رسمی و دولتی، امروزه بسیاری از کشورها به تقویت و سازماندهی کاربست‌هایی خارج از نهادهای رسمی در پیشگیری و سرکوب بزه روی آورده‌اند. (جمشیدی: ۱۳۹۰: ۱۷)

در این نوع از سیاست جنایی است که حضور جامعه‌ی مدنی و شهروندان در سیاست جنایی نمود پیدا می‌کند. در این رویکرد شهروندان و جامعه‌ی مدنی در کنترل جرم سهیم است؛ خواه مشارکت شهروندان از نوع سازمان‌یافته باشد خواه از نوع خودجوش. این نوع از سیاست جنایی ممکن است در بر دارنده‌ی سایر انواع نیز باشد؛ به عبارت دیگر سیاست جنایی تقنینی مشارکتی یا اجرایی مشارکتی نیز وجود دارد.

از آنجایی که جرم پدیده‌ای اجتماعی است و یک هنجار اجتماعی را نقض می‌کند، چهارچوب کیفری، تدبیر و چاره‌اندیشی درباره‌ی آن را در چاره‌جویی وسیع‌تر از نظام کیفری تصور کرده است و در کنار حقوق کیفری دیگر نظام‌های حقوقی، جامعه و سازمان‌های غیردولتی را نیز در مبارزه، پیشگیری و مدیریت بزهکاری سهیم می‌داند. (نجفی ابرند آبادی: ۱۳۸۲: ۲۴) در واقع در این روش برخورد، فقط نظام کیفری و دولت برای سرکوب پدیده بزهکاری پیش‌گام نیستند، بلکه جامعه‌ی مدنی نیز به طور مستقل یا با مشارکت دولت در سرکوبی بزهکاری پاسخ‌هایی را در نظر می‌گیرند.

تعریفی جامع از سیاست جنایی می‌گوید: «یک سیاست جنایی همراه با مشارکت جامعه‌ی مدنی که در چهارچوب آن اهرم‌ها و نهادهای دیگر در کنار پلیس و دستگاه قضایی پاسخ به پدیده‌ی مجرمانه را سامان می‌بخشد، به گونه‌ای که این همکاری و مشارکت ضامن اعتبار بخشیدن به طرح تنظیم‌شده‌ی قوای مقننه و مجریه و در زمینه‌ی سیاست جنایی یا همان مشارکت دادن مردم در مقابله با پدیده‌ی مجرمانه دانسته‌اند. (لارژ، ۱۳۸۲: ۱۳۹)» با این همه عده‌ای بر این نظرند که اصطلاح سیاست جنایی در خود معنای مشارکت را نیز به همراه دارد و قید

مشارکت به نوعی تأکید دیگری بر ضرورت دخالت هیئت اجتماع که رکنی از آن جامعه‌ی مدنی است، امکان اتخاذ سیاست جنایی برای پیش‌گیری و پاسخ‌گویی به پدیده‌ی اجتماعی انحراف محقق نخواهد شد. (جمشیدی: ۱۳۹۰: ۲۳)

در سیاست جنایی مشارکتی آنچه اهمیت دارد، تضمین حق امنیت جامعه است که این هدف با مشارکت مردم محقق خواهد شد و بدون همکاری جامعه‌ی مدنی امکان اتخاذ تدابیر مناسب کنشی و واکنشی وجود نخواهد داشت؛ چراکه این مردم هستند که باید ابزارها و راهکارهای اتخاذی دولت را قبول کنند و با پذیرش آن گام‌هایی برای کنترل بزهکاری بردارند.

آنچه سیاست جنایی مشارکتی را از سایر انواع آن متمایز می‌کند، مداخله و مشارکت جامعه‌ی مدنی است؛ این مشارکت در پیش‌گیری از بزهکاری می‌تواند کارایی داشته باشد. چنانچه هدف از مشارکت مردم، کمک به تحول حقوق کیفری به سوی همبستگی و نیز طرد مجرم از جامعه است، بر حسب مورد، نوع مشارکت متفاوت خواهد بود؛ یعنی فرض اول مشارکت مبتنی بر همبستگی است و فرض دوم مشارکت از نوع سرکوبگر خواهد بود. (سمتی: ۱۳۸۶: ۲۳)

در عرصه‌ی سیاست جنایی ایران هر دو نوع مشارکت هم مشارکت از نوع همبستگی و هم مشارکت از نوع سرکوبگرانه وجود دارد و از ظرفیت جامعه‌ی مدنی و شهروندان هم برای تقویت روحیه‌ی تعاون و همکاری و هم برای طرد مجرم و عبرت‌آموزی استفاده شده است.

آنچه در سیاست جنایی مشارکتی بیشتر به بحث گذاشته شده حضور داوطلبانه و اختیاری شهروندان در عرصه‌های مختلف سیاست جنایی است، بدون آنکه به بعد دیگر آن یعنی سیاست جنایی مشارکتی آمرانه پرداخته شود، مقصود از سیاست جنایی مشارکتی آمرانه یا الزامی مواردی است که شهروندان با توجه به نقش شهروندی، ملزم به رعایت و مداخله در عرصه‌ی سیاست جنایی هستند؛ به گونه‌ای که نبود مشارکت و دخالت شهروندی منجر به استفاده از سازوکارهای مختلف عدالت کیفری می‌شود.

نگاهی به پیشینه‌ی شهروندی و جایگاه آن در قوانین مختلف مبین این امر است که همان‌گونه که شهروندان در عرصه‌های عمومی مکلف و ملزم به مشارکت و حضور هستند، به عنوان نمونه مکلف به خدمت نظام وظیفه یا پرداخت مالیات یا شرکت در انتخابات - در عرصه‌ی سیاست جنایی نیز شهروندان ملزم و مکلف به مشارکت در عرصه‌های مختلف و کل فرایند عدالت کیفری هستند که با تتبع از قوانین و رویه‌ی قضایی، تکالیف شهروندی معین و مبرهن می‌شود.

شهروندی در سایر رشته‌ها ی حقوقی با عنوان عام شهروندی مورد خطاب قانون گذار بوده است به گونه‌ای که مثلاً در حقوق مالیاتی از واژه افرادی که مکلف به پرداخت مالیات

هستند یاد می‌شود یا در حقوق اساسی تحت عنوان مردم و یا ملت^۱ از آن‌ها یاد می‌شود؛ اما در حقوق کیفری افرادی که وارد فرایند کیفری می‌شوند تحت عناوین خاص این رشته حقوقی مورد خطاب قانون گذار هستند به عبارت دیگر شهروندی را باید در تابعان حقوق کیفری یافت از این رو کمتر تکالیف با خطاب شهروندی متوجه شهروندان شده است و بیشتر با وصفی همانند متهم، شاکی، وکیل یا کارشناس مورد نظر قانون گذار قرار گرفته است. بنا بر این باید تکالیف شهروندی را در قالب اوصاف تابعان حقوق کیفری شناسایی نمود. در این پژوهش نگاهی گذرا به الزامات مقرر در حقوق ایران در سایر کشورها داشته باشیم.

الزامات اخلاقی شهروندان در حقوق کیفری شکلی

حقوق کیفری به عنوان مظهر حاکمیت دولت همواره برای حل معمای جرم در سطوح مختلف از شهروندان به عنوان اعضای اجتماع بهره جسته است، مشارکت و همکاری شهروندان در برخی از موارد از سطح داوطلبانه فراتر رفته و جنبه الزامی و اجباری به خود گرفته است. بررسی الزامات در حقوق کیفری شکلی و ماهوی موید این مطلب است که در تمامی فرایند کیفری شهروندان دارای مسئولیت‌هایی می‌باشند. از این رو به بررسی واحصاء تکالیف شهروندان در حقوق کیفری پرداخته خواهد شد.

۱- عدم ارسال اظهارنامه از سوی مالک در فروش مال غیر

قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر در سال ۱۳۰۸ ش به تصویب مجلس قانونگذار وقت رسید. در این قانون انتقال مال دیگری بدون مجوز جرم تلقی شده، برای مرتکبین آن اعم از انتقال دهنده، انتقال گیرنده و حتی مالک مجازات در نظر گرفته شده است. باین حال باید گفت به استناد رأی وحدت رویه شماره ۱۳۷۲/۹/۱-۵۴ مجازات انتقال مال غیر به مجازات مقرر در ماده ۱ قانون تشدید مرتکبین اختلاس، ارتشا و کلاهبرداری مجمع تشخیص مصلحت نظام ۱۳۶۷ شاست.

بخشی از ماده ۱ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر مقرر می‌نماید: «اگر مالک از وقوع معامله مطلع شده و تا یک ماه پس از حصول اطلاع اظهاریه برای ابلاغ به انتقال گیرنده و مطلع کردن او از مالکیت خود به اداره ثبت اسناد یا دفتر بدایت یا صلحیه و یا یکی از دوایر دولتی تسلیم ننماید، معاون جرم محسوب می‌شود، به هر حال این قسمت ماده، تکلیفی را که برای مالک تعیین نموده است اطلاع و اعلام از وقوع چنین معامله‌ای به مبادی مربوطه است.» (عالی پور، سالافر، ۱۳۹۲: ۲۳)

این حکم ماده‌ی فوق با اصول حقوق جزا هماهنگ نیست؛ چراکه اولاً معاونت با فعل

۱ در این خصوص اصول ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی ملاحظه گردد.

مثبت ارتکاب می‌یابد و طرح‌نکردن شکایت ترک فعل است، ثانیاً اینکه عمل معاون باید قبل یا هم‌زمان با عمل مباشر جرم باشد که در اینجا چنین نیست. (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۴: ۱۲۳)

در مقررهای مذکور وظیفه‌ای برای مالک اصلی تعیین شده که به محض اطلاع از وقوع چنین معامله‌ای تایکماه فرصت دارد، موضوع را به مراجع مربوط اعلام کند و از آنها بخواهد که مالکیت وی را به اطلاع انتقال گیرنده برسانند، اطلاق ماده‌ی مذکور شامل فرضی که مالک به دلیل ترس از انتقال دهنده یا انتقال گیرنده به ادارات دولتی مراجعه نمی‌کند نیز می‌شود. (حبیب زاده، ۱۳۸۹: ۴۳۲)

مقررهای فوق سوای از مباحث حقوقی پیش‌رو همواره به‌عنوان یکی از الزامات شهروندی شناخته می‌شود؛ چراکه شهروندی که اساساً در وقوع عملیات مجرمانه هیچ‌گونه دخالتی نداشته است در صورت اقدام‌نکردن و انجام‌ندادن تکلیف شهروندی به‌عنوان مجرم شناخته می‌شود. مینا و دلیل جرم‌انگاری این رفتار توجه قانونگذار به نظم عمومی و آثار سوء عدم اقدام شهروندان به این رفتار است.

۲- افشاء و اعلام جرم

اعلام، عملی است که به موجب آن فرد یا افرادی که شخصاً طرف دعوا یا ذینفع در آن نیستند، ضابطان یا مقامات قضایی را از وقوع جرم آگاه می‌کنند؛ بدین‌سان، اعلام در مفهوم وسیع خود، شهادت، اقرار، گزارش افراد و مقامات را وفق شرایط قانونی در برمی‌گیرد. (جوانمرد، ۱۳۹۴: ۱۰۸)

در جرم عدم اعلام جنایت مفهوم و معنی الزام به اعلام، یک اصل مسلم است؛ یعنی باید این اصل را پذیرفت که هر شخص در جامعه ملزم به اعلام جرائم جنایی است. این اصل آن‌چنان وسیع است که قانون‌گذار همه‌ی آحاد جامعه را مکلف به اعلام جنایت نموده است، حتی نسبت به اینکه، افراد باید در صورت شناسایی هویت متهم را شناسایی کنند و یا نباید متهم را مخفی نمایند، دلالت دارد. (کوشا، ۱۳۸۱: ۲۵)

الزام به اعلام، مفهوم موسع‌تری نیز دارد؛ به این معنا که حتی قبل از اینکه جرمی به وقوع پیوندد و تشخیص مطلع و اعلام او در جلوگیری از وقوع جرم یا محدود کردن آثار آن مؤثر باشد، ملزم به رعایت آن است؛ برای مثال به این مورد در قانون اخلاص‌گران در امنیت پرواز توجه شده است. با این حال شهروندان به‌عنوان افراد جامعه گاهی در جایگاه شهروندان عادی، تکلیف به افشاء جرم دارند؛ به عبارت دیگر تکالیف شهروندی عام و شامل همه‌ی افراد جامعه است، متوجه است که در صورت عدم اقدام به این وظیفه تحت تعقیب قرار می‌گیرند؛ این دسته از تکالیف به عنوان جرائم علیه عدالت قضائی^۱ نیز شناخته می‌شود. به‌گونه‌ای که در قوانین بسیاری

۱. در نظام کامن‌لا این جرایم تحت عنوان جرائم علیه تمامیت دادگاه شناخته می‌شود

از کشورها از جمله فرانسه^۱ فصل خاصی از قانون به جرائم علیه عدالت قضائی اختصاص یافته است و حال آنکه در قوانین ایران به صورت پراکنده به این موضوع پرداخته شده است، از مقایسه ی اجمالی بین قوانین جزایی و سایر کشورها این امر به خوبی مبرهن می گردد که در قانون ایران جای بسیاری از قوانین و مقررات جرائم علیه عدالت قضایی خالی است به نحوی که حتی قانون گذار از ذکر طبقه ای به عنوان جرائم علیه عدالت قضایی ابا نموده است که توجه به این قضیه در خور توجه می باشد. بدون آنکه فصلی از قوانین به این بخش اختصاص پیدا کند؛ این در حالی است در خصوص الزام افراد عادی به اعلام جرم، برخی از نویسندگان (جوانمرد: ۱۳۹۴: ۱۱۰) کتب حقوقی قائل هستند که افراد عادی هیچ تکلیفی به اعلام وقایع اعم از مجرمانه و غیر مجرمانه ندارند و حال آنکه مراجعه به قوانین مبین این مطلب است که در قوانین شاهد موردی هستیم که شهروندان عادی نیز ملزم به اعلام جرم بوده و حتی عدم اعلام جرم عنوان مجرمانه دارد.

اعلام جرم به وسیله ی شهروندان در برخی از قوانین جاری مملکت به عنوان یک تکلیف و الزام برای شهروندان شناخته شده است (نجفی توانا: فدایی، ۱۳۸۷: ۱۶۶)؛ و اقدام نکردن برای این امر از سوی شهروندان دارای ضمانت اجرای کیفری بوده و منجر به مداخله ی دستگاه عدالت کیفری در این خصوص می شود، یکی از این موارد عدم اعلام جرایم مرتبط با امنیت پرواز می باشد. قانون مجازات اخلال گران در امنیت پرواز هواپیما و خرابکاری در وسایل و تأسیسات هواپیمایی مصوب ۱۳۴۹/۱۲/۴ ش برای کلیه ی شهروندان تکلیفی با عنوان اعلام جرائم مقرر در این قانون پیش بینی نموده است که در صورت عدم اقدام شهروندان به این امر جرم تلقی و مجازاتی برای شهروندان در نظر گرفته است.^۲

بند ۶ ماده واحده ی قانون مجازات اخلال گران در امنیت پرواز هواپیما و خرابکاری در وسایل و تأسیسات هواپیمایی مصوب ۱۳۴۹/۱۲/۴ ش رکن قانونی این جرم را تشکیل می دهد و مقرر می دارد: کسانی که از تهیه و تدارک آلات و اسباب جرم یا مقدمات ارتکاب جرائم مندرج در این قانون مطلع شده و جریان را به مقامات ذی صلاح اعلام ننمایند به مجازات معاونت در جرم محکوم می گردند.

رکن مادی این جرم عبارت است از عدم اعلام جرم از ناحیه ی کلیه کسانی که از تهیه و

۱. فصل چهارم از عنوان سوم کتاب چهارم مجموعه قوانین جدید جزایی فرانسه تحت عنوان جرائم علیه عدالت قضائی اختصاص یافته است که از اول مارس ۱۹۹۴ م لازم الاجرا شده است.
 ۲. ماده ۳-۳۳۴ قانون جزایی فرانسه به صراحت به این موضوع پرداخته است.

تدارک مقدمات جرائم به قصد اخلال در امنیت پرواز هواپیما مطلع می‌باشند که به صورت ترک فعل محقق می‌شود. (صالح ولیدی، ۱۳۸۹: ۶۸) همچنان که صدر ماده به صراحت اعلام داشته است، مرتکب این جرم می‌تواند تمامی شهروندان باشند. ترکیب «کلیه یکسانی» مقرر در صدر ماده این برداشت را معین می‌نماید، به عبارت دیگر تکلیف مقرر در این ماده ناظر به کلیه شهروندان است؛ با این حال این مورد شامل کسانی است که اعلام آنها مؤثر باشد و بتواند از وقوع جرم پیشگیری نماید حداقل اعلام به موقع بتواند آثار جرم را محدود کند؛ بنابراین اگر اعلام بعد از وقوع جرم باشد یا به گونه‌ای باشد که هیچ‌گونه اقدامی برای پیشگیری از جرم یا کنترل آثار نباشد، نمی‌تواند نافی مسئولیت افراد مشمول ماده گردد. این جرائم از زمره جرائم عمدی است که مرتکب باید با قصد و اراده اقدام به ترک اعلام و افشاء جرم نماید.

گرچه افشاء و اعلام جرم به عنوان یکی از الزامات شهروندان در سطوح مختلف مورد شناسایی قرار گرفته است، با توجه به اصل بزه پوشی و عدم افشاء در شریعت اسلامی و سیاست جنایی همواره این تکلیف در حد ضرورت و در جایی که مصلحت عمومی اقتضاء نماید کاربرد دارد به گونه‌ای که مشاهده می‌گردد در مجموع قوانین، قانون‌گذار فقط در جرائم مهم و دارای اهمیت این تکلیف را برای شهروندان در نظر گرفته است.

با این حال اگر قانون‌گذار این تکلیف را به صورت قاعده مند بیان می‌داشت و شرایط اعلام جرم را بیان نموده بود به نظر می‌آید می‌توانست در رسیدن به حقوق شهروندی و رعایت این مهم اثر بالاتری داشته باشد. کما اینکه قانون‌گذار در مقررات جدید دادرسی کیفری به صراحت ترغیب به بزه پوشی و منع تعقیب در جرایم موضوع ماده ۱۰۲ ق-آ-د-ک را بیان نموده است.

۳- الزام شهروندان به ادای شهادت

شهادت به عنوان یکی از ادله سنتی و مهم شناخته شده در حقوق کیفری است و به دلیل وضوح و ایضاح مساله مورد اختلاف بینه نیز نامیده اند از آنجا که جرم در بستر اجتماع واقع می‌گردد و همواره مردم ناظر آن بوده اند تقریباً بیشتر جرائم قابلیت اثبات با شهادت را دارد و اهمیت شهادت به حدی است که در سیاست‌های کلی نظام در خصوص امنیت قضایی^۱ مصوب

۱. سیاست‌های کلی قضایی مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ در روزنامه رسمی شماره ۱۲۰۱۷-۱۴/۱۳۸۲/۵ درج گردید و مجدداً همان متن با عنوان سیاست‌های کلی نظام در خصوص امنیت قضایی در روزنامه رسمی شماره ۱۷۹۹۵-۱۳۸۵/۹/۱۵ نیز درج شده است.

۱۳۸۱/۱/۲۸ در بند ۲ آن به صراحت به نظام مند کردن استفاده ازبینه و یمن در دادگاه‌ها پرداخته است. و در قوانین نیز قانون گذار با اهتمام خاصی شرایط و حدود وثغور آن را بیان کرده است.

از آنجایی که شهادت در دادگاه دلیل مهمی محسوب می‌شود، همواره دو بحث مطرح می‌شود: یکی اینکه آیا افراد مکلف به شاهد شدن هستند، به عبارت دیگر تحمل شهادت بر افراد واجب است یا خیر؛ دیگر این که در صورت تحمل شهادت آیا بر شاهد لازم است که اقدام به ادای شهادت نماید یا خیر؟ این مسئله با این سؤال که ادای شهادت حق است یا تکلیف مطرح می‌شود؛ اگر تکلیف باشد، شاهد ملزم به ادای شهادت بوده و به تبع این الزام لوازم آن نیز از قبیل احضار و در صورت عدم حضور جلب او نیز امکان خواهد داشت.

مقصود از الزام به شهادت این است که شاهد و ناظر صحنه‌ی وقوع جرم یا مسائل مربوط با آن به لحاظ قانونی موظف باشد آنچه رادیده یا شنیده است بیان کند. (نوبهار، ۱۳۸۳: ۹۵) در واقع الزام به ادای شهادت به این معناست که شهادت به عنوان یک تکلیف اجتماعی برای افراد در نظر گرفته شده است، بدون آنکه اجبار و اکراهی در این خصوص وجود داشته باشد.

اگر کسی شاهد جرم و یا شاهد آغاز جرمی باشد باید بلافاصله دستگاه قضائی یا انتظامی را مطلع سازد و همچنین کسی که بر بی‌گناهی فردی شاهد باشد و شهادت بر بی‌گناهی ندهد و آن فرد به آن جرم مجازات شود، مستحق مجازات خواهد شد؛ لذا شاهد باید به هنگام نیاز در دادگاه حاضر شود^۱. تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ ش در این خصوص مقرر

۱. در این خصوص قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه مقرر می‌دارد؛ ماده‌ی ۱۰۱: بازپرس توسط ماموری اجرا یا مامور قوای دولتی، کلیه اشخاصی را که شهادت آنها به نظر مفید می‌رسد را احضار می‌کند. یک کپی از این احضاریه برای آنها ارسال می‌شود. شهورد همچنین می‌توانند با نامه ساده، نامه سفارشی یا از هر طریق اداری دعوت شوند، به علاوه آنها می‌توانند با اراده خود در دادگاه حاضر شوند.

هنگامی که شاهد احضار یا دعوت می‌شود، مطلع می‌گردد که اگر در دادگاه حاضر نشود یا حضور در دادگاه را نپذیرد، در اجرای مقررات ماده ۱۰۹ این امکان وجود خواهد داشت که توسط قوای دولتی مجبور به حضور می‌شود. ماده ۱۰۹: هر شخص احضار شده برای استماع به عنوان شاهد، موظف به حضور در دادگاه، اتیان سوگند و ادای شهادت با توجه به مقررات مواد ۱۳-۱۴ و ۲۲۶-۲۲۶ قانون جزاست.

هر روزنامه نگار که به عنوان شاهد درباره‌ی اطلاعات جمع‌آوری شده در اجرای فعالیتش، استماع می‌شود، در فاش نکردن منشاء اطلاعات خود آزاد است.

اگر شاهد حاضر نشود یا از حضور امتناع ورزد، بازپرس براساس درخواست دادستان شهرستان، می‌تواند به وسیله‌ی قوای دولتی خود را ملزم به حضور نماید و او را محکوم به جزای نقدی پیش‌بینی شده برای خلاف‌های طبقه پنجم نماید.

می‌دارد: «در صورتی که شاهد یا مطلع برای عدم حضور خود عذر موجهی نداشته باشد جلب می‌شود؛ اما در صورتی که عذر موجهی داشته باشد و بازپرس آن عذر را بپذیرد، مجدداً احضار و در صورت عدم حضور جلب می‌شود.»

ماده‌ی ۳۸ آئین‌نامه‌ی دادرسی و دادگاه‌های ویژه‌ی روحانیت اجازه‌ی احضار و جلب شهود را داده است؛ ولی آیا از این مواد اجازه‌ی اجبار شاهد به ادای شهادت استنباط می‌شود؟ جواب منفی است؛ زیرا اطلاق واژه‌ی «شخص» در اصل ۳۸ قانون اساسی^۱ شامل شاهد نیز می‌شود و لذا اجبار شاهد به ادای شهادت ممنوع است؛ بنابراین هر چند ماده‌ی ۲۰۴ آیین دادرسی کیفری ضمانت اجرایی جلب را برای عدم حضور شاهد در نظر گرفته است، ولی قوانین مادر خصوص الزام شاهد جلب شده به ادای شهادت حکمی ندارد، همچنان که در مورد مجازات وی نیز حکمی بیان نشده است. این در حالی است که در حقوق فرانسه مطابق ماده‌ی ۱۰۹ آیین دادرسی کیفری این کشور اگر شاهد در دادگاه حاضر نشود و یا پس از حضور قسم یاد نکند و یا پس از ادای قسم مطلبی نگوید، مجازات می‌شود. در حقوق اسلام نیز هر چند الزام وجود دارد ولی مجازاتی برای شاهد ناکل از ادای شهادت پیش‌بینی نشده است. (ساکت، ۱۳۸۲: ۳۰۶)

قبل از بررسی موضع حقوق اسلام و رویکرد فقها درباره‌ی ادای شهادت بررسی این نکته لازم است که آیا تکلیف به ادای شهادت با هدف بی‌گناهی افراد الزامی است یا محکومیت ایشان؛ به عبارت دیگر کدام یک تکلیف است، شهادت بر بی‌گناهی افراد یا شهادت به ارتکاب جرم؟ به نظر می‌آید با نگاهی به اصول دادرسی اسلامی از جمله اصل برائت و اصل بزه‌پوشی ترغیب و تکلیف شاهد به شهادت با هدف برائت و بی‌گناهی افراد است؛ چراکه اصل برائت و بزه‌پوشی در دین مبین، پرهیز از اهتمام شارع و دین مقدس به اثبات جرم به وسیله‌ی افراد است. این در حالی است که این تکلیف متوجه اشخاصی است که شرایط مقرر برای شهادت را داشته باشند؛ یعنی علم و آگاهی درباره‌ی متهم و توانایی ادای شهادت؛ در غیر این صورت اساساً این تکلیف متوجه این

ماده ۱۱۰: از طریق درخواست، تدبیر الزام آوری که شاهد ممتنع، موضوع آن قرار می‌گیرد اتخاذ می‌شود. شاهد به طور مستقیم و بلافاصله نزد قاضی ای که تدبیر الزام آور را تجویز نموده است، هدایت می‌شود.
ماده ۱۱۳: اگر شاهد استماع شده در شرایط پیش‌بینی شده در ماده قبل، می‌توانسته است بر اساس احضاریه در محضر دادگاه حاضر شود، بازپرسی می‌تواند علیه این شاهد، جزای نقدی پیش‌بینی شده در ماده ۱۰۹ را صادر نماید.
۱. اصل ۳۸ ق- ا مقرر می‌دارد: هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

افراد نخواهد بود، علاوه بر این چنانچه ادای شهادت مستلزم عسرو حرج برای شاهد باشد، این تکلیف از او ساقط می‌گردد.

آنچه مسلم است در فقه اسلامی شهادت به عنوان یک تکلیف واجب شمرده شده است و اجماع فقها بر این مطلب است که ادای شهادت واجب است؛ آنچه محل اختلاف است در نوع و جوب شهادت است. عده‌ای از فقها قائل به کفایی بودن شهادت شاهد و عده‌ای نیز قائل به عینی بودن شهادت شاهد می‌باشند این در حالی است که عده‌ای قائل به تفصیل شده اند و بیان داشته‌اند در صورتی که شاهد به ادای شهادت فراخوانده شده باشد، ادای آن واجب است ولیکن در صورتی که به ادای شهادت دعوت نشده باشد، ادای آن واجب نیست. (زراعت، حاجی زاده، ۱۳۸۸: ۳۴۲)

با این حال گرچه برای حضور شاهد در قانون از مکانیسم‌های حقوق کیفری استفاده شده است؛ اما مسئله‌ی اصلی این است که آیا استفاده از ابزاری همانند جلب و غیره برای اجبار شاهد به ادای شهادت است یا الزام او به حضور در محکمه به این معناست که در هنگام امتناع شاهد در هنگام فراخوان او به محکمه، حاکم می‌تواند او را جلب و بازداشت نماید یا شاهد، به فرض حضور می‌تواند ادای شهادت امتناع نماید؛ نیز حق جلب و بازداشت او را خواهد داشت. بررسی مذاکرات صورت گرفته در جریان تصویب اصل ۳۸ قانون اساسی در این خصوص درخور توجه است که عیناً نقل می‌گردد:

«سبحانی: آقای منتظری، معنای این جمله چیست؟ اگر مقصود از جمله‌ی «اجبار شخص به شهادت» تحمل شهادت است، به‌طور مسلم تحمل شهادت واجب نیست و اگر مقصود ادای شهادت در محکمه است، به‌طور مسلم ادای شهادت در محکمه واجب است، همان‌طور که قرآن می‌فرماید: «ولا تکتُموا الشَّهادَه» و نیز می‌فرماید: «ولا یأب الشُّهَداءُ اذامادعوا» و این آیات می‌رساند که ادای شهادت در محکمه واجب است و حاکم اسلامی می‌تواند شاهد را برای ادای شهادت تالزام کند؛ زیرا شهادی است که می‌ترسد و ادای شهادت نمی‌کند، در این صورت بر حاکم لازم است با تأمین جان، او را برای شهادت الزام کند. بهشتی: آقای سبحانی، اجبار به حضور در یک‌جایک مسئله است و اجبار به ادای شهادت مسئله‌ی دیگری است؛ بنابراین هیچ‌کس را نمی‌شود اجبار کرد، بلکه فقط می‌شود به آن شخص گفت که در دادگاه حاضر شود و اگر شهادتی دارد، بگوید. سبحانی: اگر شاهد

۱. ماده‌ی ۳۸ آیین‌نامه‌ی دادسرا و دادگاه‌های ویژه روحانیت مقرر می‌دارد: دادسرا می‌تواند شهروند و مطلعین را احضار نماید، در صورت استتکاف، به دستور دادستان جلب خواهد شد.

بوده، تحمل الشهاده، یعنی شهادت را متحمل بوده است حاکم نمی‌تواند او را مجبور کند؟ بهشتی: خیر؛ در فقه هم چنین چیزی نیست.» (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴:۷۷۹)

سؤال از اینکه ادای شهادت یک تکلیف شرعی یا قانونی باشد، یک الزام اخلاقی و اجتماعی است که اقتضاء می‌نماید افراد جامعه در مواقع مختلفی اقدام به ادای شهادت نموده در موقع استدعا و درخواست دستگاه قضایی یا طرفین دعوادر مراجع قضایی حضور یافته و در جهت آشکار شدن حق طرفین، دستگاه قضا را یاری نمایند؛ این در حالی است که در جوامعی که افراد به اصول اخلاقی و اجتماعی پایبند نباشند استفاده از شهادت شهود می‌تواند آثار زیانباری به بار آورد و برعکس در صورتی که افراد پایبند به اصول اخلاقی باشند احیاء حق به نحو آسان تری امکان پذیر خواهد شد.

مقدمه‌ی ادای شهادت، حضور در محکمه است؛ این حضور اختیاری است نه اجباری و اصل ۳۸ قانون اساسی مانع هرگونه اجبار فرد به ادای شهادت است؛ در واقع فرد می‌تواند علی‌رغم جلب شدن در محکمه سکوت نماید و از ادای هرگونه شهادت خودداری ورزد.

۴- بازداشت متهم به وسیله‌ی شهروندان

بازداشت در لغت به معنای منع، ممانعت، جلوگیری، توقیف و حبس است. معین، (۱۳۷۵:۳۵۴) بازداشت متهم در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی غالباً در شکل قرار و به منظور جلوگیری از فرار وی صورت می‌گیرد که شدیدترین تأمین کیفری است. در اصطلاح بازداشت متهم به معنای محروم کردن فرد از آزادی توسط پلیس یا شهروندان به دلیل ارتکاب یک جرم یا جلوگیری از ارتکاب جرم و بردن او به بازداشتگاه تحت نظارت دولت برای متهم کردن به ارتکاب یک جرم کیفری است. (fradella: ۲۰۰۹:۷۹۵)

باین حال چون به موجب دستگیری و بازداشت افراد یکی از حقوق اساسی آنها که همانا آزادی تن و روان است سلب می‌گردد، این امر باید با احتیاط صورت گیرد و تا آنجا که ممکن است از بازداشت‌های غیرضروری اجتناب گردد و اعمال آن فقط از سوی مقامات قضایی و به دستور آنها صورت گیرد؛ باین حال در مواردی قانونگذار علی‌رغم توجه به اهمیت این موضوع علاوه بر مقامات صلاحیتدار قانونی برای شهروندان نیز در مواردی اجازه‌ی دستگیری و بازداشت متهمین را صادر کرده است.

این نکته قابل توجه است که از منظر غالب حقوقدانان دستگیری و جلب دارای معنای مترادف بوده و هیچ‌یک مفهومی مستقل از دیگری ندارد؛ از این رو در این نوشتار ما نیز این دو

مفهوم را به صورت مشترک و در یک معنایه کار می‌بریم.

منظور از شهروندان عادی، شهروندان سوای از سمت و مقام است؛ به عبارت دیگر افراد عادی در کسوت شهروندی مدنظر است، نگاهی به قوانین گذشته این مطلب را معین می‌کند که در مقررات دادرسی ایران شهروندان حتی در کسوت شاکی و بزه‌دیده نقش بسیار کمرنگی در تعقیب جرم دارند، به گونه‌ای که حتی به‌زعم بسیاری از حقوقدانان افراد هیچ نقشی در آغاز یا انجام تعقیب ندارند. (میری، ۱۳۹۰: ۱۶۳)

در قوانین اخیر التصویب قانونگذار پیش‌بینی نموده است که در صورت وقوع جرم و عدم امکان دسترسی به ضابطان و احتمال فرار متهم، شهروندان عادی بتوانند برای دستگیری و جلب متهم و مظنونین اقدام نمایند^۱. در تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۴۵ ق.آ.د.ک. قانونگذار مقرر داشته است: چنانچه جرائم موضوع بندهای (الف)، (ب)، (پ) و (ت) ماده‌ی (۳۰۲) این قانون به صورت مشهود واقع شود، در صورت عدم حضور ضابطان دادگستری، تمام شهروندان می‌توانند اقدامات لازم را برای جلوگیری از فرار مرتکب جرم و حفظ صحنه جرم به عمل آورند. این اقدام شهروندان شاید ماهیتی غیر از دستگیری داشته باشد؛ چرا که در دستگیری می‌توان از ابزار قهر آمیز محدودکننده مانند دستبند و اسلحه استفاده کرد که فقط در صلاحیت مقامات صالح است و حال آنکه شهروندان در اجرای این تکلیف حق استفاده از چنین ابزارهایی را ندارند.

واگذاری این اختیار به شهروندان به دلیل اهمیت جرم و مشهود بودن آن است. شهروندان در خصوص جرائم مذکور در این تبصره دارای اختیارات محدود همانند نگاه‌داری متهم هنگام فرار یا مخفی شدن وی هستند؛ ولی گزارش امر توسط آنها اعتبار گزارش ضابطان را ندارد (خالقی، ۱۳۹۴: ۸۰)؛ که این امر خود محل تأمل است؛ چرا که قانونگذار گزارش ضابطین را در صورت موثق بودن دارای اعتبار دانسته است و در صورتی که گزارش شهروندان موثق باشد نیز می‌تواند دارای اعتبار باشد.

قانونگذار فقط در سه مورد مقرر در این ماده به شهروندان اجازه داده است که اقدام به بازداشت متهمین نمایند که این امر دارای ایراد است؛ چرا که شهروندان که افراد عادی هستند در مورد میزان مجازات اطلاعی ندارند؛ چنانچه اگر اقدام به دستگیری متهمی نمایند که از موارد

۱. در ماده ۷۳ ق-آ-د-ک فرانسه در شرایط جرم مشهود، هر شخصی علاوه بر بزه دیده می‌تواند مرتکب جرم را دستگیر و به نزدیکترین مقر پلیس هدایت کند و وی را تحویل دهد؛ در این خصوص ماده ۷۳ مقرر می‌دارد؛ در مورد جنایت مشهود یا جنحه مشهود دارای مجازات حبس، هر شخص برای دستگیری مرتکب این جرائم و هدایت

پیش‌بینی شده نباشد اقدام به دستگیری غیرقانونی نموده است که این امر خود مشکلات دیگری را به وجود می‌آورد و موجب می‌شود مردم به دلیل نگرانی در مورد متهم شدن به دستگیری غیرقانونی عملاً از اقدام به دستگیری در غیاب ضابطین امتناع نمایند. (شاکری، جدی حسینی، ۱۳۹۱: ۱۰۱)

از سوی دیگر این نوع واگذاری اختیار بازداشت متهمین به شهروندان موجب سوء استفاده می‌گردد؛ بنابراین بهتر است قانونگذار ضابطه‌ای را برای مجاز بودن تعیین نماید، نه اینکه اختیار موسعی به شهروندان اعطا نماید.^۱

۵- حضور در مرجع قضایی

زمانی که شهروندی به هر دلیل توسط مقام قضایی جهت حضور در محکمه احضار می‌گردد مکلف به حضور می‌باشد به نحوی که عدم حضور ایشان در موعد مقرر منجر به استفاده از ساز و کارهای کیفری است از همین رو ماده ۱۷۸ ق.آ.د.ک مقرر می‌دارد: متهم مکلف است در موعد مقرر حاضر شود و اگر نتواند باید عذر موجه خود را اعلام کند،.....". عدم حضور به موقع شهروندان و یا اعلام عذر موجه توسط ایشان منجر به استفاده از ساز و کار جلب می‌گردد. لذا زمانی که شهروندی از سوی مرجع قضایی فراخوانده می‌شود ملزم به حضور در مرجع یاد شده می‌باشد.

چنانچه شهروندی در سایر کسوت‌ها یعنی شاهد و یا کارشناس نیز فراخوانده شود، مکلف است در موعد مقرر حاضر شود که در صورت عدم حضور در هر یک از مناصب فوق‌الضمانت اجراهای انتظامی و قضایی استفاده گردد.

۶- الزام به عضویت در هیئت منصفه

به‌صراحت اصل ۱۶۷ ق.ا. رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد؛ فلسفه‌ی وجودی هیئت منصفه در جرائم مذکور ناشی از این تفکر است که مرتکبین این جرائم خود نماینده‌ی بخشی از جامعه در چند اقلیت و منعکس‌کننده و متولی افکار عمومی هستند. لذا برای جرم‌انگاری و محاکمه‌ی این افراد

فوری او نزد پلیس قضایی صلاحیت دارد.

۱. در قوانین سایر کشورها نیز به شهروندان عادی تحت شرایطی اجازه دستگیری متهمین داده است. در خصوص شرایط بازداشت توسط افراد عادی در حقوق انگلیس، ک. ابوالحسن شاکری ونسیم جدی حسینی منبع پیشین و همچنین در مقررات آیین دادرسی کیفری فرانسه ماده‌ی ۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری به ای‌نمسئله پرداخته است.

می‌بایست ملاحظات جامعه را در نظر گرفت؛ چراکه این مجرمین به‌مانند مجرمین عادی به‌دنبال سود و زیان اشخاص نیستند؛ بلکه به‌دنبال اصلاح وضعیت موجودند، به‌عبارت‌دیگر انگیزه‌ی شرافتمندانه آنها را از سایر مجرمین متمایز می‌گرداند.

به‌هرحال حضور هیئت‌منصفه در این محاکمات و رسیدگی‌های قضایی نه به‌عنوان کنترل بلکه از باب تقسیم مسئولیت و مؤثر ساختن سیاست جنایی است. هیئت‌منصفه‌ی یکی از جلوه‌های مشارکت مردمی در کنترل جرم و قضاوت‌های کیفری است که با حاکمیت نظام‌های مردم‌سالاری خواهان پررنگ‌تر شدن نقش مردم در تمام امور از جمله قضاوت و کنترل جرم است. ایجاد نهادهایی همچون هیئت منصفه تلاش برای تحقق این ایده است.

هیئت‌منصفه باید نمود واقعی مشارکت مردم و نماینده‌ی وجدان عمومی باشد. لازمه‌ی این امر، آن است که ترکیب هیئت‌منصفه از افراد عادی و به‌اصطلاح افراد کوچک و بازار باشد، نه ترکیبی از قشر خاص؛ براین اساس، در انگلستان، تعیین اعضای هیئت‌منصفه به‌وسیله‌ی سیستم قرعه‌کشی (تصادفی با استفاده از رایانه) در سه مرحله و از میان حائزان شرایط شرکت در انتخابات صورت می‌گیرد که در نتیجه هدف اصلی هیئت منصفه در محاکمات یعنی مشارکت افراد عادی در دادرسی، محقق خواهد شد؛ در حالی که در حقوق ایران، هیئت‌منصفه توسط یک هیئت سه یا چهارنفری حکومتی منصوب می‌شوند (شیخ الاسلامی، ۱۳۸۵: ۴۷) و این ایراد اساسی هیئت منصفه در نظام قضایی ایران بوده؛ اما در اصلاحات به‌عمل‌آمده در قانون هیئت منصفه از طریق اعلام عمومی و جمع‌آوری تقاضای داوطلبان، عضویت تا حد زیادی توانسته است در جهت تحقق فلسفه‌ی وجودی هیئت منصفه گام بردارد.

قوانین ایران هرگز به‌صراحت به عضویت در هیئت منصفه نپرداخته؛^۱ اما این به این معنا

۱. ماده ۲۶۷ ق ۱-د-ک فرانسه مقرر می‌دارد: حداقل پانزده روز پیش از برگزاری نشست دادگاه، فرماندار به هر کدام از اعضای هیات منصفه، خلاصه‌ای فهرست نشست یا فهرست هیات منصفه جانشین را ابلاغ می‌کند. این روز در ابلاغ ذکر می‌شود، همچنین در ابلاغ مدت قابل پیش‌بینی نشست، ذکر می‌شود و به آنها اخطار می‌گردد که در روزها و ساعت معین شده در جلسه دادگاه حاضر شوند و الا مشمول مجازاتهای مذکور در قانون حاضر می‌شوند.

در صورت فقدان ابلاغ واقعی این ابلاغ به اقامتگاه شخص و به شهردار که موظف به اطلاع‌رسانی به هیات منصفه انتخابی است، صورت می‌گیرد.

حداقل پیش از پانزده روز پیش از برگزاری نشست دادگاه، مدیر دفتر دادگاه جنایی توسط نامه پستی، هر کدام از اعضای اصلی و جانشین هیات منصفه را فرامیخواند. این دعوت نامه، تاریخ و ساعت برگزاری نشست، مدت قابل پیش‌بینی آن و مکانی که نشست برگزار خواهد شد را مشخص می‌کند. این دعوت نامه، الزام شهروندان مورد نظر در پاسخگویی به این دعوت را یادآوری می‌کند تا از محکوم شدن به جزای نقدی مذکور در ماده ۲۸۸

نیست که الزامی در این خصوص وجود ندارد؛ چراکه با نگاهی به اصل ۱۶۹ قانون اساسی در میابیم این اصل، تشکیل هیئت منصفه را الزامی می‌داند؛ از این رو به تعبیر اصولیون از باب مقدمه‌ی واجب عضویت در هیئت منصفه الزامی است.

گرچه عضویت در هیات منصفه از باب مقدمه واجب براساس مبانی فقهی لازم و ضروری است اما چنانچه شهروندی داوطلب عضویت در هیات منصفه گردید ملزم و مکلف به شرکت در جلسات و انجام وظایف محوله می‌باشد که ماده ۷ قانون هیات منصفه مقرر می‌دارد: اعضای هیات منصفه موظفند تا پایان جلسات دادگاه حضور داشته باشند ضمانت اجرایی عدم حضور اعضای هیات منصفه در ماده ۹ این قانون آمده است به نحوی که ماده ۹ قانون مقرر می‌دارد؛ چنانچه هریک از اعضاء هیات منصفه بدون عذر موجه در چهار جلسه متوالی یا شش جلسه متناوب در دادگاه حاضر نشوند و یا به همین ترتیب از شرکت در اتخاذ تصمیمات خودداری کنند با حکم همان دادگاه به دوسال محرومیت از عضویت در هیات منصفه محکوم می‌گردد.

به موجب مقررات فوق شهروندان به عنوان اعضای هیات منصفه نه تنها ملزم و مکلف به حضور در جلسات دادرسی می‌باشند بلکه در صورت حضور می‌بایست در صدور رای نیز مشارکت فعالانه داشته باشند به نحوی که حضور در جلسه بدون مداخله و شرکت در تصمیم‌گیری موجب استفاده از ضمانت اجرایی مقرر می‌باشد.

الزامات در حقوق کیفری ماهوی^۱

حقوق کیفری ماهوی به تعریف جرائمی که در یک کشور قابل مجازات است می‌پردازد (فلچر، ۱۳۸۴: ۳۳). به این معنا که در حقوق کیفری ماهوی ماهیت و ارکان تشکیل‌دهنده بیک جرم و شرایط مسئولیت کیفری و مجازات مقرر برای آن جرم تعریف و تبیین می‌شود. در حقوق کیفری ماهوی نیز برای شهروندان الزامات و تکالیفی مقرر است که بررسی آنها در این مبحث صورت می‌گیرد.

۱- الزام به علم به قانون

اصل قانونی بودن جرم و مجازات به لحاظ اهمیت و جایگاه سنگ بنای حقوق کیفری

مصون باشند. این دعوت نامه، اعضای هیات منصفه مورد خطاب را به امضای رسید پیوست به دعوت نامه و ارسال آن با پست به دفتر دادگاه جنایی، ملزم می‌نماید.

اگر ضرورت اقتضاء کند، مدیر دفتر دادگاه می‌تواند واحدهای پلیس یا ژاندارمری را برای جست و جوی اعضای هیات منصفه که به ابلاغ پاسخ نداده اند و به آنها ابلاغ صورت گرفته است، مورد درخواست قرار دهد.

محسوب می‌شود و این موضوع امروزه در تمام نظام‌های حقوقی دنیا پذیرفته شده است، اصل قانونی بودن بدین معناست که هیچ جرم و مجازاتی تا قانون آن را بیان ننموده است، جرم نیست؛ چنانچه در قانون اساسی اصول 36 و 37 به اصل قانونی پرداخته است و ماده‌ی 2 قانون مجازات اسلامی مصوب 1392ش در این خصوص بیان می‌دارد: هر رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده است، جرم محسوب می‌شود.

اصل قانونی بودن به امور کیفری اختصاص ندارد، بلکه وجه مشترک همه‌ی تکالیف، اعم از مدنی، کیفری، داخلی و بین‌المللی است که مقام صلاحیتدار، آن را تصویب و اعلام می‌نماید و تقسیم تکلیف به قانونی و غیرقانونی، معقول و منطقی به نظر نمی‌رسد؛ هر چند ضمانت اجرای تکالیف به مدنی و کیفری تقسیم پذیر است. اصل قانونی بودن تکلیف که در اصل می‌توان آن را قانونی بودن جرائم و مجازات یافت، بدین معناست که تکلیفی بر دوش کسی نیست مگر اینکه قانون، آن را به‌عنوان تکلیف شناخته باشد. (سجادی نژاد، 1385: 91: 20) اهمیت اصل قانونی بودن جرائم و مجازات از آنجا است که برای قوه‌ی مقننه و قوه‌ی قضاییه تکالیف مهمی را ایجاد می‌کند که رعایت نکردن یکی از آنها در واقع نقض این اصل محسوب می‌شود.

تکلیف وضع قواعد کیفری ماهوی و شکلی انحصاراً به عهده‌ی قانونگذار است که باید، پس از طی مراحل تصویب، آنها را از طریق مقتضی و در قالب انتشار در روزنامه‌ی رسمی به اطلاع تابعان حقوق کیفری یعنی اشخاص حقیقی و حقوقی برساند.

اصل قانونی بودن جرم و مجازات برای قاضی نیز تکالیف و وظایفی را ایجاد می‌کند. وظیفه‌ی قاضی، به هنگام رسیدگی به عمل تحت تعقیب، استخراج ماده یا مواد منطبق با آن است. بدین ترتیب قاضی نمی‌تواند بنا بر عرف و عادات محلی عملی را جرم بداند یا برعکس عملی چون در قضاوت عمومی قبج خود را از دست داده از تعقیب آن خودداری ورزد. (افتخار جهرمی، 1378: 85)

در خصوص تکلیف اول قوه‌ی مقننه به صراحت ماده‌ی 2 قانون مدنی، قوانین پس از انتشار و طی مدت مقرر در کشور لازم‌الاجرا خواهد شد؛ به این معنا که پس از انتشار قانون هیچ‌گونه عذریدباره‌ی آن مورد پذیرش نیست. شعبه‌ی 5 دیوان کشور در حکم شماره‌ی 1317/20_293/20 به صراحت بر مفاد این قاعده تأکید دارد: «جهل و گرفتاری‌های متهم موجب معافیت او از مجازات عملی که قانوناً ممنوع و برای مرتکب مجازات تعیین شده است، نخواهد بود.» قانون اصل قانونی بودن تکلیف انتشار و اطلاع از قوانین را به عهده‌ی قوه مقننه نهاده است و

بدین‌وسیله تکلیفی را متوجه این نهاد نموده است؛ اما این اصل تکلیفی را نیز برای شهروندان و تابعان حقوق در نظر گرفته است و آن هم تکلیف به علم و اطلاع از قوانین است، به عبارت دیگر همان‌گونه که قانونگذار تکلیف به انتشار قوانین دارد، شهروندان نیز تکلیف به علم به قوانین دارد، از همین روست که قاعده‌ی قدیمی بیان می‌دارد: جهل به قانون رافع مسئولیت کیفری نیست و ماده‌ی ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی نیز در این خصوص مقرر می‌دارد: «جهل به حکم، مانع از مجازات مرتکب نیست؛ مگر اینکه تحصیل علم عادتاً برای وی ممکن نباشد یا جهل به حکم شرعاً عذر محسوب شود.»

در این خصوص باید گفت که در فقه اسلامی تحقق گناه و جرم فرع بر علم است؛ از این رو علم به حکم، شرط تحقق عناصر متشکله‌ی جرم و در مواردی جهل به حکم سبب می‌شود تا جرم محقق نشود یا مسئولیت کیفری مرتکب فعل مجرمانه از بین برود. قبل از بررسی ادله‌ی قائلین به تکلیف شهروندان به علم به قوانین باید گفت در تحقیقی که در سال ۱۳۹۴ ش در خصوص میزان علم و اطلاع شهروندان از قوانین کیفری صورت گرفت، معین گردید که میزان اطلاع شهروندان از قوانین از سطح بسیار پایینی برخوردار است. (رجایی ریزی: ۱۳۹۵: ۸۵).

۲- الزام به دفاع از خود و دیگری در برابر جرم ارتكابی

یکی از اموری که در حقوق کیفری به منظور صیانت از هرگونه تعرض به حقوق افراد پیش‌بینی شده است، امر دفاع از خود یا دفاع مشروع است که به افراد اجازه داده شده است، در حد ضرورت برای دفاع از خود و واکنش نشان دهند. قانون‌گذار در ماده ۱۵۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ شهروندان را مکلف به دفاع از خود و دیگران تحت شرایط مقرر نموده است، چرا که حمایت از نفس خود و دیگری یک وظیفه است. (عوده، ۱۹۹۶: ۴۷۳) در این رویکرد شهروندان مکلف هستند از باب حفظ نفس اقدام نمایند.

۳- الزام به مراقبت از سلامت شهروندان در معرض خطر

یکی از الزاماتی که شهروندان به مناسبت زندگی اجتماعی در حقوق کیفری برای آنان شناسایی شده است، مراقبت از سلامت سایر شهروندان می‌باشد، این تکلیف شهروندی در قالب ترک فعل نمود پیدا کرده و قانون‌گذار ایران از ابتدای قانون گذاری بر این امر اهتمام داشته است به گونه‌ای که طی ماده واحده‌ای اقدام به ایجاد تکلیف برای شهروندان نموده است در

این ماده واحده که دارای سه بند نیز می باشد شرایط و حدود این تکلیف را بیان داشته است.^۱ در این قسمت به بررسی حدود و ثغور این تکلیف شهروندی سوای از مطابقت یا عدم مطابقت با موازین جرم انگاری می پردازیم^۲، ترک فعل شهروندان و عدم اقدام ایشان به عنوان رکن مادی این جرم شناخته می شود. به صراحت ماده ۲۹۵ ق م -۱ ترک فعل در صورتی می تواند عنوان مجرمانه داشته باشد و یا عدم اقدام شهروندان جرم محسوب گردد که وظیفه خاصی از ناحیه قانون یا قرارداد بر عهده شخص باشد که در این خصوص قانون گذار به موجب ماده واحده این تکلیف برای شهروندان ایجاد نموده است.

در این قانون شهروندان در صورتی دارای مسئولیت کیفری می باشند که اقدام فوری نمایند و یا در صورت ناتوان بودن از سایرین طلب استمداد ننمایند به عبارت دیگر ترک فعل مقرر در این قانون براساس کمک و اقدام یعنی ضد آن قابلیت شناسایی دارد. آنچه مسلم است هرگونه کمک در این ماده می تواند خود را از شمول ضمانت اجرای کیفری خارج کند، به عبارت دیگر هرگونه اقدام شهروندان اعم از فیزیکی و شفاهی همانند صحبت کردن یا طلب کمک کردن از سایرین (پرادل، ۱۳۸۶: ۲۵۸) می توانند به عنوان اقدام شهروندی شناخته شود.

برای اینکه شهروندان مخاطب این قانون باشند باید کمک نمودن به اشخاص در معرض خطر جانی، خطری برای شهروندان در مقام کمک نداشته باشد. (عباسی، احمدی، اله پستی، ۱۳۹۲: ۳۵) بنابراین در صورتی که اقدام شهروندان مستلزم خطری برای او باشد، تابعیت تعقیب کیفری را نخواهد داشت. این نکته نیز ضروری است که شهروندان فقط در مخاطرات جانی طرف این تکلیف می باشند بنابراین اگر سایر مخاطرات به عنوان نمونه خطر تلف اموال باشد براساس این مقرر تکلیفی متوجه شهروندان نخواهد بود.

۱. ماده ۲۳۷-۲۳۹-بند یک قانون جزای فرانسه ۱۹۹۴ در این خصوص مقرر می دارد: هرکس بدون آنکه برای او یا برای شخص ثالث خطری در برداشته باشد بتواند با اقدام بی درنگ خود از ارتکاب یک جنایت یا جناحه علیه سلامت جسمانی اشخاص جلوگیری کند عمداً از جلوگیری آن خودداری کند به ۵ سال حبس و ۷۵۰۰۰ یورو جزای نقدی محکوم می شود. بند ۲- همین ماده مقرر می دارد: هرکس بدون آنکه برای او یا برای شخص ثالث خطری در برداشته باشد بتواند با اقدام خود یا آوردن کمک به شخصی که در خطر قرار دارد کمک کند عمداً از انجام این کار خودداری کند به این مجازات محکوم می شود.

۲. در خصوص مبانی جرم انگاری و بررسی ادله موافقین و مخالفین جرم انگاری عدم کمک به افراد در معرض خطر -ر- ک- یزدین جعفری، جعفر، بررسی جرم خودداری از کمک به مصدومین، فصلنامه حقوق پزشکی، سال هشتم، ش ۳۱، زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۱۸ به بعد و همچنین، سمیه ودودی، جرم انگاری خودداری از کمک به اشخاص در معرض خطر جانی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.

نتیجه گیری

با بررسی مقررات کیفری معین گردید که شهروندان در تمامی فرایند کیفری از الزاماتی برخوردار می باشند به این معنا که در حقوق کیفری به طور خاص دادرسی کیفری صرفاً محل نمود حقوق شهروندی نبوده بلکه شهروندان در راستای تحقق دادرسی عادلانه با تکالیف و الزاماتی نیز مواجهه می باشند که در صورت عدم اقدام شهروندان یا به عبارت بهتر ترک فعل شهروندان می توان از مکانیسم های کیفری بهره جست . در مرحله تعقیب و کشف جرم شهروندان علاوه بر اعلام جرم به عنوان یک تکلیف شهروندی مکلف هستند در برخی موارد به عنوان شاهد در جهت احقاق حق دیگران در محکمه حاضر شوند . این در حالی است که در مرحله محاکمه و دادرسی نیز شهروندان با تکالیفی مواجهه هستند که حضور در مرجع قضایی و عضویت در هیات منصفه از بارزترین جلوه های الزامات شهروندی در حقوق کیفری می باشد. در حقوق کیفری ماهوی دانستن قانون و کسب اطلاع از قوانین حاکم بر اجتماع به عنوان مهمترین جلوه الزامات شهروندی در حقوق کیفری شناخته می شود. با بررسی مقررات کیفری می توان به این مهم دست یافت که سیاست جنایی مشارکتی دارای بعد دیگری تحت سیاست جنایی مشارکتی آمرانه می باشد که شهروندان مکلف به حضور در فرایند کیفری می باشند به این معنا که مشارکت شهروندان از بعد اختیاری خارج شده و جنبه الزامی و آمرانه به خود گرفته است، بنا براین طرح سیاست جنایی مشارکتی آمرانه به عنوان یکی از ابعاد سیاست جنایی می تواند مبحث بدیع در عرصه سیاست جنایی باشد که مستلزم طرح و نظریه پردازی در این خصوص می باشد. این مساله را نیز مد نظر است که در برخی از موارد بدلیل عدم تفکیک صحیح مرز اخلاق و حقوق برخی از الزامات اخلاقی صیغه قانونی بخود گرفته است که ضرورت دارد قانون گذار از این رفتار جرم زدایی نماید.

منابع و مأخذ

۱. آخوندی، محمود (۱۳۷۹) آیین دادرسی کیفری، جلد چهارم نديشه‌ها، قم، انتشارات اشراق.
۲. اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۴) صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، تهران، چاپ اول.
۳. پرادل، ژان (۱۳۸۶) جرائم علیه اشخاص، ترجمه مجید ادیب، ج اول، تهران، نشر میزان.
۴. جاوید، محمدجواد (۱۳۹۰) نظریه‌ی نسبت در حقوق شهروندی (تحلیل مبتنی بر اطلاق در حقوق طبیعی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۵. جعفری، محمدتقی (۱۳۹۰) حقوق جهانی بشر تحقیق و تطبیق دو نظام اسلام و غرب، تهران، انتشارات مؤسسه‌ی تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۶. جمشیدی، علیرضا (۱۳۹۰) سیاست جنایی مشارکتی، تهران، انتشارات بنیاد حقوقی میزان.
۷. جوانمرد، بهروز (۱۳۹۴) آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران، انتشارات جنگل جاودانه.
۸. حبیب زاده، محمدجعفر (۱۳۸۹) کلاهبرداری و خیانت در امانت حقوق کیفری ایران، تهران، انتشارات دادگستر.
۹. خالقی، علی (۱۳۹۴) آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، ج ۱.
۱۰. رجایی ریزی، محمدرحیم (۱۳۹۵) بررسی علم به قوانین کیفری در بین مراجعه‌کنندگان به دادرسی مبارکه، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد.
۱۱. زراعت، عباس، حاجی‌زاده، حمیدرضا (۱۳۸۸) ادله اثبات دعوا، کاشان، انتشارات قانون‌مدار، ج اول.
۱۲. ساکت، محمدحسین (۱۳۸۲) دادرسی در حقوق اسلامی، تهران، انتشارات میزان.
۱۳. سجادینژاد، سیداحمد (۱۳۸۵) "اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها در فقه و حقوق"، مجله‌ی الهیات و حقوق.
۱۴. افتخار جهرمی، گودرز (۱۳۷۸) "اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها و تحولات آن"، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، ش ۲۵ و ۲۶.
۱۵. سمتی، علی‌رضا (۱۳۸۶) موانع مشارکت مردمی در سیاست جنایی ایران، رساله‌ی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهیدبهبشتی.
۱۶. شاکری، ابوالحسن، جدیحسینی، نسیم (۱۳۹۱) "چالش‌های دستگیری در پرتو نظام حقوقی ایران وانگلیس"، مجله‌ی دانش انتظامی، ش ۵۴.
۱۷. شیخ‌الاسلامی، عباس (۱۳۸۵) "مقایسه‌ی اجمالی هیئت منصفه در حقوق ایران و انگلستان"، مجله‌ی آموزه‌های حقوق کیفری، ش ۱.

۱۸. عالیپور، حسن، سالارفر، ابوذر (۱۳۹۲) " جرم انتقال مال غیر در حقوق کیفری ایران"، مجله‌ی دادرس، ش ۱۰۰.
۱۹. عباسی، محمود، احمدی، احمد، اله پشته، ندا (۱۳۹۲) "خودداری از کمک به مصدومین و مسئولیت ناشی از آن"، فصلنامه حقوق پزشکی، سال هشتم، ش ۲۵.
۲۰. علی نجفی توانا، حسن فدایی (۱۳۸۷) "الزام افراد عادی به گزارش جرم در حقوق ایران و فرانسه"، مجله فقه و حقوق، سال پنجم، شماره ۱۹.
۲۱. عیسی جهانگیری، "گذری بر اندیشه‌های اجتماعی علامه طباطبایی"، مجله‌ی معرفت، ش ۸۰.
۲۲. الفتلاوی، سهیل حسین (۲۰۱۰) حقوق الانسان، عمان، دارالثقافه.
۲۳. فلچر، جورج پی (۱۳۸۴) مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، ترجمه‌ی سیدمهدی سیدزاده ثانی، تهران، موسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۴. کوشا، جعفر (۱۳۸۱) جرائم علیه عدالت قضایی، تهران، نشر میزان.
۲۵. معین، محمد (۱۳۷۵) فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۱ و ۲.
۲۶. میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۸۴) حقوق کیفری اختصاصی جرائم علیه اموال و مالکیت، تهران، انتشارات میزان.
۲۷. میری، سیدرضا (۱۳۹۰) تعقیب کیفری در بررسی تطبیقی در نظام عدالت کیفری ایران و انگلستان، تهران، انتشارات مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۲۸. نجفیانرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۲) درباره‌ی اصطلاح سیاست جنایی، پیشگفتار مترجم به ویراست دوم، لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، تهران، میزان.
۲۹. نوبهار، رحیم (۱۳۸۳) "بررسی فقهی الزام به ادای شهادت در دعاوی کیفری"، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، ش ۴۰.
۳۰. ولیدی، محمد صالح (۱۳۸۹) جرائم علیه اجرای عدالت قضائی و اقتدار و نظم عمومی، تهران، انتشارات جنگل جاودانه.

31. N.Feredico-jhon8f.Fradella-Henry anD
D.Totton.Christopher(2009),criminalprocedure, Forjustice profeshonal,
wadworth cengaye learning,
32. Pufendorf, Samuel,(1991) on the duty of man and citizen according to
natural law, cambrige university press, new York